گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «در آسمان دزلی» خاطراتی از جانباز ناصر بهرامی که مانع ربایش بالگرد ارتش از سوی ضد انقلاب شد

کاک ناصر با تن مجروح نفوذی ضدانقلاب را اسیر کرد

جانباز بهرامی نفر سمت چپ

■ علیرضا محمدی

مرحوم جانباز ناصر بهرامی کمانگر از نیروهای ژاندارمری در اوایل پیروزی انقلاب بود که آبان ۱۳۵۸ طی ماجراهایی مانع از ربایش یکی از بالگردهای ارتش از سوی ضد انقلاب می‌شود. در این ماجرا او یکی از عناصر نفوذی ضد انقلاب را دستگیر می‌کند، اما همین موضوع باعث به اسارت درآمدنش به وسیله ضدانقلاب و آوارگی خانواده‌اش می‌شود. ماجرای جانباز بهرامی از حکایت‌های کمتر پرداخته شده دفاع مقدس است. خود او چند سال قبل از فوتش، خاطراتش را به رضا رستمی از نویسندگان حوزه دفاع مقدس می‌سپارد تا از روی آنها کتابی بنویسد. این کتاب حالا با عنوان «در آسمان دزلی» نوشته شده اما در حالی نگارش آن به پایان رسیده که جانباز بهرامی چند سال پیش مرحوم شده است. گفت‌وگوی ما با رضا رستمی، نویسنده کتاب در آسمان دزلی را پیش رو دارید.

چطور با زندگی و خاطرات جانباز بهرامی آشنا شدید؟

ایشان من را به عنوان یکی از نویسندگان حوزه دفاع مقدس در کردستان می‌شناخت. چند سال پیش یک سررسید را به من داد که خاطراتش را در آن نوشته بود. راستش آن موقع به خاطر شلوغی کارهایم، نتوانستم مطالب سررسید را مطالعه کنم. سال گذشته که داشتم وسایلم را مرتب می‌کردم، سررسید را پیدا کردم و آن را خواندم. دیدم خاطرات جالبی دارد. کمی روی خاطراتش کار کردم و بعد با شماره‌ای که از جانباز بهرامی داشتم تماس گرفتم، ولی گوشی‌شان خاموش بود. با پسرشان ارتباط گرفتم و متوجه شدم ایشان چند سال قبل مرحوم شده و دست ما از برخی از خاطرات و ناگفته‌هایش خالی مانده است.

ماجرای نجات بالگرد ارتش از سوی مرحوم بهرامی از دست ضدانقلاب چه بود؟

این ماجرا به آبان سال ۵۸ برمی‌گردد. به زمانی که ضدانقلاب بسیار در کردستان نفوذ داشت و فعالیت می‌کرد. اما قبل از پرداختن به ماجرای ربایش بالگرد، عرض کنم، این ماجرا در روزنامه‌های آن زمان بازتاب زیادی داشت و مطالبی در این خصوص منتشر شده بود. من تصویر برخی اسناد و روزنامه‌های آن زمان را در کتاب منتشر کردم. در ۱۸ آبان ۱۳۵۸، شهید منوچهر شریفی، فرمانده وقت ژاندارمری کردستان خبردار می‌شود ضدانقلاب به دزلی حمله کرده‌اند. ایشان یک افسر به نام بهروز بهروزنیا که پشت پرده مخبر ضدانقلاب در ژاندارمری بود و حتی یک گروه به نام «پاک» در ژاندارمری درست کرده بود را برمی‌دارد و با خودش می‌برد. البته شریفی نمی‌دانست بهروزنیا نفوذی است. به هرحال همراه او به پادگان شهید وحدت مریوان می‌روند و مرحوم بهرامی را که بیسیمچی بود با خود همراه می‌کنند. وقتی این گروه به آسمان دزلی می‌رسند، ناگهان بهروزنیا با کلت کمری‌اش خلبان را تهدید می‌کند که باید بالگرد را به عراق منتقل کند. سرهنگ شریفی که نمی‌خواست اسیر دست ضد انقلاب شود و همینطور بالگرد ارتش به دست عراقی‌ها بیفتد، واکنش نشان می‌دهد. یک توضیح عرض کنم که در زمان وقوع این حادثه جنگ شروع نشده بود، اما عراق بعثی، مدت‌ها قبل از شروع رسمی جنگ تحمیلی، به صورت علنی در طول مرزها علیه ایران فعالیت می‌کرد. خلاصه وقتی بهروزنیا، اقدام به ربایش بالگرد می‌کند، سرهنگ شریفی با او درگیر می‌شود که با گلوله بهروزنیا به شهادت می‌رسد. بهرامی هم با او گلاویز می‌شود و به‌رغم دو گلوله‌ای که بهروزنیا به او شلیک کرده بود، موفق می‌شود این عنصر نفوذی ضد انقلاب را خلع سلاح و دستگیر کند.

گویا این ماجرا در آن زمان سروصدای زیادی در کردستان ایجاد کرده بود؟

الان اگر شما در اینترنت سرچ کنید، بعضی از سایت‌های وابسته به ضد انقلاب به این ماجرا پرداخته‌اند. بهروزنیا چون نفوذی ضد انقلاب در ژاندارمری بود، آزادی‌اش برای آنها اهمیت داشت. همان زمان خیلی تلاش می‌کنند او را آزاد کنند. حتی یک تظاهرات راه می‌اندازند با این شعار که «بهروز بهروزنیا آزاد باید گردد» این تظاهرات را عناصر ضدانقلاب هدایت می‌کردند. از طرفی هیئت حسن‌نیت هم از سوی دولت موقت به کردستان رفت و آمد داشت و آنها هم از عواملی بودند که ضد انقلاب سعی می‌کرد از وجودشان برای آزادی بهروزنیا استفاده کند. یک نکته‌ای را بگویم که بعد از دستگیری بهروزنیا به دست مرحوم بهرامی و اطلاع ضد انقلاب از این موضوع، آنها به خانه مرحوم بهرامی می‌ریزند و ضمن به اسارت درآوردن او، خانه‌اش را آتش می‌زنند. این ماجرا باعث می‌شود دختر کوچک این مرحوم که از حمله ضد انقلاب شوکه شده بود، فلج شود. الان این دختر به همان وضعیت در خانه افتاده است. ضد انقلاب جانباز بهرامی را با خودشان به مهاباد می‌برند و خانواده‌اش نیز یک تعدادی به همدان می‌روند و یک تعدادی به یکی از روستاهای منطقه سروآباد پناه می‌برند. مرحوم بهرامی در مدت اسارتش بسیار آزار و اذیت می‌شود. ضد انقلاب می‌گفتند اگر بهروزنیا اعدام شود، ما هم بهرامی را می‌کشیم.

نهایتاً بهروزنیا اعدام شد؟

بله، به‌رغم فشاری که ضدانقلاب آورده بودند، چون او عامل به شهادت رساندن سرهنگ شریفی بود و از طرفی به عنوان یک نظامی با ضد انقلاب همکاری می‌کرد، به اعدام محکوم شد و این حکم مدتی پس از ماجرای اقدامش برای ربایش بالگرد ارتش، به اجرا درآمد. اما مسئولان وقت به ضد انقلاب فشار می‌آورند که اگر شما بهرامی را اعدام کنید، دادگاه انقلاب مقابله به مثل می‌کند و در خصوص جرائم تعداد دیگری از اسرای ضد انقلاب سخت‌گیری بیشتری اعمال می‌کند. نهایتاً قرار می‌شود بهرامی با تعدادی از اسرای ضد انقلاب که در دست رزمندگان بودند، مبادله شود.

جانباز بهرامی سال‌های بعد نیز در مسیر انقلاب خدمت کرد؟

بله ایشان یک ارتشی بسیار وطن‌دوست و مدافع انقلاب بود. گویا همان موقع شرایطی پیش می‌آید که ایشان به دیدار حضرت امام می‌روند و امام نیز او را تشویق می‌کنند. قرار می‌شود از طرف بنیاد شهید هدیه‌ای به جانباز بهرامی به جهت دوران اسارت و مرارت‌هایی که در مبارزه با ضد انقلاب کشیده بود، داده شود. اما او نمی‌پذیرد و همان‌قدری برمی‌دارد که برای کرایه راه برگشت به مریوان نیاز داشت. در خلال جنگ تحمیلی، یکی از پسران مرحوم بهرامی نیز به شهادت می‌رسد. ایشان خودش هم علاوه بر آزادگی، جانباز ۳۰درصد بود. من به تعدادی از نامه‌های مرحوم بهرامی که دسترسی پیدا کردم، متوجه شدم ایشان با شهدای بزرگی چون شهیدمحمد بروجردی و تعداد دیگری از شهدای شاخص خطه کردستان ارتباط داشت. ضمناً در زمان اسارتش هم شاهد شهادت چهار شهید شاخص کردستان بود. جانباز بهرامی تا زمانی که در قید حیات بود، همچنان در مسیر انقلاب بود و خیلی علاقه داشت خاطراتش از دوران دفاع مقدس به انتشار برسد که متأسفانه این اتفاق در زمان حیات ایشان نیفتاد.

> شهید مسعود بهرامی کمانگر، یکی از فرزندان مرحوم بهرامی بود که ۱۶اسفند سال ۱۳۶۲ براثر حمله جنگنده‌های دشمن در منطقه سرپل ذهاب به شهادت می‌رسد. شهید بهرامی مدتی به عنوان نیروی «سازمان پیشمرگان مسلمان کرد» خدمت می‌کند. مدتی بعد به عضویت سپاه درمی‌آید. او از اولین روزهای پیروزی انقلاب تا اواخر سال ۶۲، ماه‌ها در جبهه‌های مختلف فعالیت می‌کند

پس جانباز بهرامی پدر شهید هم بود؟

بله، شهید مسعود بهرامی کمانگر، یکی از فرزندان مرحوم بهرامی بود که ۱۶اسفند سال ۱۳۶۲ براثر حمله جنگنده‌های دشمن در منطقه سرپل‌ذهاب به شهادت می‌رسد. شهید مسعود بهرامی مغازه‌دار بود که بعد از انقلاب جذب فعالیت‌های انقلابی می‌شود. یک مدتی به عنوان نیروی «سازمان پیشمرگان مسلمان کرد» که از سوی شهید بروجردی تأسیس شده بود، خدمت می‌کند و بعد به عضویت سپاه درمی‌آید. از اولین روزهای پیروزی انقلاب تا اواخر سال ۶۲، ماه‌ها در جبهه‌های مختلف فعالیت می‌کند و مدت‌ها با ضد انقلاب و دشمن بعثی می‌جنگند. یک نکته‌ای را بگویم که به دلیل شغل مرحوم بهرامی که در ژاندارمری کار می‌کرد، خانواده او مدتی در همدان ساکن شده بودند. شهید مسعود بهرامی هم در همدان به عضویت سپاه درآمده بود و بعد از اینکه در سرپل ذهاب به شهادت می‌رسد، پیکرش در باغ بهشت همدان دفن می‌شود.

با توجه به فوت جانباز بهرامی، برای تکمیل کتاب به چه منابعی مراجعه کردید؟

من با خانواده ایشان ارتباط گرفتم و بعضی از خاطرات را از آنها جویا شدم. همچنین خلبان همان بالگردی که عنصر نفوذی ضد انقلاب می‌خواست برباید را نیز پیدا کردم و با ایشان مصاحبه‌ای انجام دادم. بعد به نیروی انتظامی رفتم و توانستم پرونده جانباز بهرامی را مطالعه کنم. در آنجا برخی اسناد و نامه‌نگاری‌ها در خصوص حادثه ربایش بالگرد و تشویق‌هایی که این مرحوم به جهت مبارزه با ضد انقلاب شده بود و... را پیدا کردم و در کتاب منتشر ساختم. همین‌طور برخی روزنامه‌های سال ۵۸ مطالبی در مورد این ماجرا، روند دادگاه بهروز بهروزنیا و... منتشر کرده‌اند که الان در آرشیو این روزنامه‌ها وجود دارد و از برخی از این اسناد در کتاب استفاده کردم.

شهید مسعود بهرامی نفر سمت چپ در جبهه‌های دفاع مقدس

> ضد انقلاب به تلافی دستگیری عنصرشان به دست جانباز بهرامی، به خانه او می‌ریزند و خانه‌اش را آتش می‌زنند. براثر این حمله، دختر کوچک بهرامی دچار شوک شده و متعاقباً فلج می‌شود. الان این دختر در همان وضعیت فلج قرار دارد. بهرامی در آن زمان به اسارت ضدانقلاب درمی‌آید و او را به مهاباد برده و بسیار آزار می‌دهند

یادکرد

بررسی سرنوشت حاج احمد در کتاب «من متوسلیان را کشتم»

گلوله‌ای که مارون حاتم شلیک کرد

■ غلامحسین بهبودی

حاج احمد متوسلیان یکی از نام آورترین فرماندهان نظامی سپاه در دفاع مقدس بود. چه در جبهه کردستان و چه جبهه جنوب و دو عملیات فتح‌المبین و الی‌بیت‌المقدس، او بارها ثابت کرد توانایی‌های بسیاری دارد و همین توانایی‌ها باعث شد او را به عنوان فرمانده قوای اعزامی ایران به سوریه انتخاب کنند. متوسلیان رفت و طی ماجراهایی با ورود به خاک لبنان، همانجا ربوده و مفقود شد. حمید داود آبادی، کتابی با عنوان «من متوسلیان را کشتم» منتشر کرده و به بررسی سرنوشت این فرمانده رشید جبهه‌های جنگ تحمیلی پرداخته است.

داودآبادی کیست

حمید داود آبادی از رزمندگان دوران دفاع مقدس است که مقطعی را نیز به لبنان رفته و آنجا فعالیت کرده بود. او بعد از اتمام دفاع مقدس در برخی نشریات کار رسانه‌ای انجام می‌داد و در ادامه فعالیت‌های فرهنگی، به وبلاگ نویسی و فضای مجازی نیز ورود کرد. داودآبادی تا کنون چند عنوان کتاب منتشر کرده است و بیشتر به دلیل تحقیقات گسترده‌ای که در خصوص احمد متوسلیان و دیپلمات‌های ربوده شده انجام داده است، حرف‌ها و نوشته‌هایش مورد توجه خبرنگاران و رسانه‌های مختلف قرار دارد.

این نویسنده حوزه دفاع مقدس از آنجا که خود مقطعی را در لبنان حضور داشت، این فرصت را به دست آورده بود که به شکل میدانی نیز پی‌گیر سرنوشت حاج احمد و یارانش باشد. البته او سال‌ها بعد از ماجرای ربایش متوسلیان و همراهانش به لبنان رفته بود اما در همان زمان نیز توانسته بود اطلاعات خوبی در این خصوص پیدا کند.

با کبرا حرف زدم

داودآبادی پیشتر گفته بود فردی به نام رابرت مارون حاتم (معروف به کبرا) محافظ ایلی حبیقه، فرمانده نظامی فالانژها ادعا کرده است، او احمد متوسلیان را در هنگام بازداشتش به شهادت رسانده است.

> داودآبادی پیشتر گفته بود فردی به نام رابرت مارون حاتم (معروف به کبرا) محافظ ایلی حبیقه، فرمانده نظامی فالانژها ادعا کرده است که او احمد متوسلیان را در هنگام بازداشتش به شهادت رسانده است. داودآبادی پیشتر و به صورت جسته و گریخته تحقیقات در این خصوص را بیان کرده و حالا مجموع این تحقیقات را در کتاب «من متوسلیان را کشتم» منتشر کرده است

داودآبادی پیشتر و به صورت جسته و گریخته تحقیقات در این خصوص را بیان کرده و حالا مجموع این خاطرات و تحقیقات را در قالب یک کتاب با عنوان «من متوسلیان را کشتم» منتشر کرده است. بخش‌هایی از این کتاب را پیش رو داریم:

سال ۱۳۷۸ (۱۹۹۹م) همراه با دو نفر از دوستان، جلسه‌ای با یکی از مقامات بالای نظامی و کشوری داشتیم که به دلایلی از آوردن نام ایشان معذورم. در آنجا قضیه رابرت حاتم را بازگو کردم و اینکه رد او را در بیروت زده بودم. در جوابم لبخندی زد و گفت: «من با کبرا صحبت کردم.» با تعجب گفتم: «پس پیداش کردید؟» گفت: «نه. یکی، دو سال بعد از مفقود شدن حاج احمد متوسلیان، بچه‌ها در بیروت کبرا را پیدا کردند و آوردندش پیش من. مجبور شد اصل قضیه را تعریف کند. حرف‌های عجیبی زد.»

حاج احمد متوسلیان از فرماندهان به نام جبهه های دفاع مقدس بود

مرد سفیدپوش

از نگاهش فهمیدم حرف‌های خوشایندی نزده است. با اصرار پرسیدم: «کبرا به شما چه گفت؟» کبرا گفت: «ما اصلاً آنها را نمی‌شناختیم. آن روز حدود ۴۰۰ نفر مسلمان را دستگیر کرده و کشته بودیم. ماشین آنها که به پست بازرسی برباره رسید، جلویش را گرفتیم. ساعتی معطل‌شان کردیم، یکی از آنها از ماشین آمد پایین و در حالی که کارت شناسایی دیپلماتیک در دست داشت، به سمت ما آمد. (به احتمال زیاد سیدمحسن موسوی بوده است، چون از آن جمع فقط ایشان دیپلمات بوده و مدرک شناسایی داشته است.) خندیدیم و او را به زور سوار ماشین کردیم و گفتیم باید منتظر بماند. چند دقیقه‌ای نگذشت که یکی از آن چهار نفر که پیراهن سفیدی بر تن داشت و بینی‌اش شکسته بود، با عصبانیت از ماشین پیاده شد و به سمت من آمد. ناگهان احساس خطر کردم و تا نزدیکم شد، کلت کبرای خودم را از کمر کشیدم و گلوله‌ای به صورتش خالی کردم...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۱۶

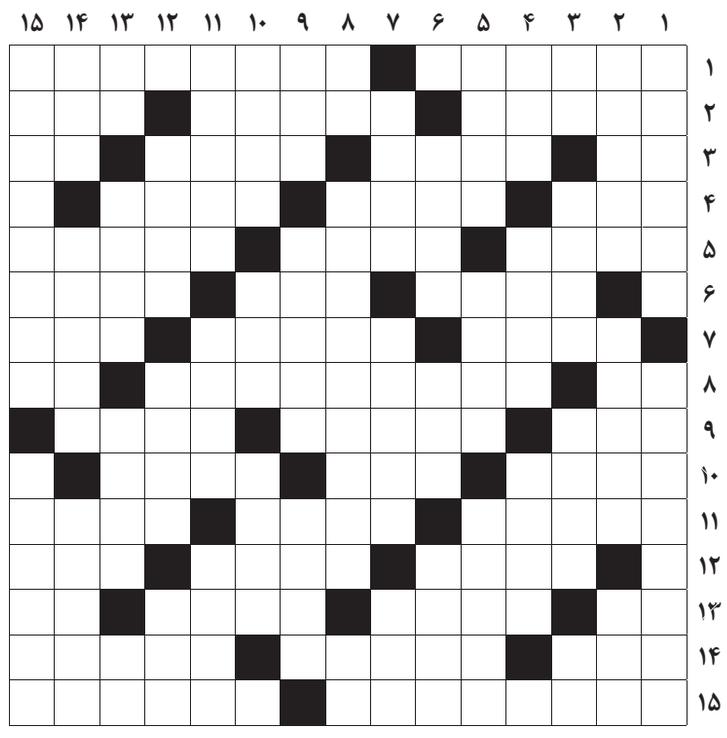

از راست به چپ

■ ۱- شهری در استان خراسان رضوی- ورزشی برای تمام رده‌های سنی ■ ۲- خویشاوند نزدیک مقتول که برای خونبها اقدام می‌کند- مرغ افسانهای کوه قاف- یک حرف و سه حرف ■ ۳- لحظه- قانون مغولی- سرسلسله افشاریه- منقار کوتاه ■ ۴- دارایی- بهشت- گودال ■ ۵- آنها- دندانی در دهان- صدای نامفهوم و نامشخص ■ ۶- عضوی در گوش- مجازا به معنی مرد بسیار ثروتمند است- فیلمی به کارگردانی کمال تبریزی ■ ۷- دروازه شکم- مهیا و آماده کردن- اهلی و دستآموز ■ ۸- نفس سوزناک- کنایه از خاموش شدن و کمحرف زدن- گشوده ■ ۹- گریه‌کننده- زر تقلبی و ناخالص- روده‌ها ■ ۱۰- الگوی اصلی- تزویر- رو پوش شیشه‌ای روی چراغ ■ ۱۱- ثلاثه دیدنی مصر- از فرشته‌های شب اول قبر- مجلس قانونگذاری روسیه ■ ۱۲- واحد شمارش گل و گیاه- خاک- مسیر ■ ۱۳- از سوره‌های مکی- شیوه کار- ضرورت و حاجت- بوی رطوبت ■ ۱۴- قصر- نقاش امپرسیونیست فرانسوی صاحب تابلوی پایان شام- لایه نخست کرهزمین ■ ۱۵- رهبر استقلال ویتنام- نقاشی متحرک

از بالا به پایین

■ ۱- خاندان- کنایه از درآمد ناچیز اما مستمر ■ ۲- کشور صنعتی اروپا- روستا- باج و خراج ■ ۳- او- آشیانه- تور بزرگ کاهکشی- اختلال در سینگالها ■ ۴- بی‌مذهب- درختی سوزنی برگ با چوب صنعتی- پدر عمار ■ ۵- افسار- سخن جویده جویده- آماسیده ■ ۶- بالاترین رنگ- فانوس دریایی- از شهدای کربلا ■ ۷- نوبت نمایش فیلم- نقاشی کردن- رنگ ■ ۸- عدد هندسی- نویسنده کتاب عظیم تاریخ تمدن- شاه بیشین ■ ۹- کشور صنعا- گاری- واحد شمارش پول قدیم ایران معادل ۵۰۰ هزار ■ ۱۰- اقیانوس کبیر- آموختنی از معلم- آفتابپرست ■ ۱۱- نگرانی ذهن- دوست خاموش- ضربه‌ای با نوک پا ■ ۱۲- شادی و طرب- سمبل- زادگاه حضرت ابراهیم ■ ۱۳- صورت- بیماری پوستی که بر اثر حساسیت به مواد غذایی و دارویی به وجود می‌آید- گذشتن و رشدن- واحد بازی تنیس ■ ۱۴- شهر و دریاچه‌ای در ترکیه- معالجه- تن‌پوش زنانه ■ ۱۵- از بزرگترین بنادر ژاپن- جاده قطار رو

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۷	۵	۱		۸	
	۵	۹						
				۸			۴	
				۷	۴			
		۶				۱		۲
	۸							
۴			۱	۹	۵			۶
	۹							
			۴			۲		۵

جدول کلمات متقاطع
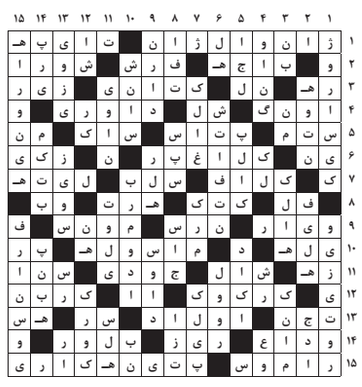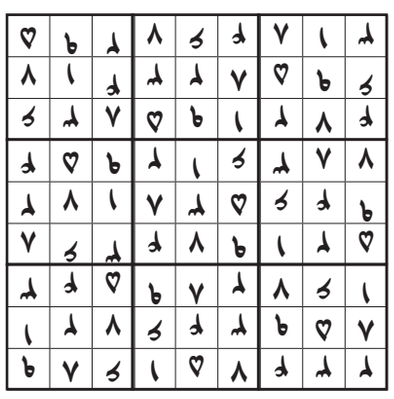
پاسخ جدول شماره ۷۳۱۵